

ملاک حَقَانِیَّتِ هَر دین

مصطفی ملکیان

با فرض این‌که برای تشخیص حَقَانِیَّتِ و/ یا عدم حَقَانِیَّتِ هَر دین / دینتُمَا ملاکی وجود دارد (و این فرضی است که با آن بعضی از فیلسوفان دین موافقتند، و بعضی دیگر مخالف)، جای این پرسش هست که آن ملاک چیست. با توسل به چه ملاکی می‌توان ادیان / دینتُمَاهای حق را از ادیان / دینتُمَاهای باطل تمیز و تشخیص داد؟ فیلسوفانی که به وجود چنین ملاکی قائلند، در تعیین آن به راه‌های گونه‌گون رفته‌اند. در این نوشته کوتاه به پاره‌ای از این راه‌ها و برخی از چنین ملاک‌هایی اشاره خواهد شد.

۱. بنیانگذار دین

کسانی که بنیانگذار دین را ملاک می‌دانند، در این باره که چه جنبه از جنبه‌های شخصیت و منش بنیانگذار دین باید معیار داوری قرار گیرد، آراء مختلف آورده‌اند که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱.۱. نوع تجربه دینی بنیانگذار دین

آیا تجربه دینی بنیانگذار دین تجربه‌ای وَحْیانی (یا: نبوی، یا: پیامبرانه) بوده است یا تجربه‌ای میثوی یا تجربه‌ای عرفانی یا تجربه‌ای تفسیری یا تجربه‌ای حسی‌وار

یا تجربه‌ای احیاگرانه؟ بعضی از فیلسوفان دین، و به‌ویژه کسانی که به ادیان ابراهامی گرایش دارند، عقیده دارند که دینی که بنیانگذارش تجربه دینی از نوع و داشته‌است، دین بر حق است یا دین بر حق می‌تواند بود. به گمان اینان، این که نحوی از انحاء با واجد تجربه و حیانی سخن گفته است، و اموری را به او القاء کرده است، ضامن صدق و حقانیت آن تجربه و واجد آن تجربه و دینی که آن بنیان نهاده است می‌تواند بود، و این ضامن صدق و حقانیت در انواع پنجگانه تجربه دینی مفقود است، هر چند، البته، این سخن بدین معنا نیست که پنج نوع تجربه دینی لزوماً و قطعاً از صدق و حقانیت بی‌بهره‌اند. جان کلام این است که حیانی ضامن صدق و حقانیت دارد و پنج تجربه دینی دیگر این ضامن را فاقد این که ضامن کذب و بطلان دارند.

این که خدا به نحوی از انحاء با واجد تجربه و حیانی سخن گفته است مطلبی است فقط از طریق رجوع به وصفی که خود واجد تجربه عرضه می‌کند گفتنی است. ب دیگر، کسی، جز خود شخص واجد تجربه، قدرت و حق این ادعا را ندارد که خدا شخص واجد تجربه دینی سخن گفته است و فقط از رهگذر توسل به وصف شخص (auto-description) می‌توان چنین ادعایی کرد. از این رو، قائلان به این قوا راستگویی اخلاقی شخص واجد تجربه را مفروض و مسلم بگیرند، چون اگر شخص از وقوع رویدادی با خبر می‌تواند شد و جز او هیچ کس امکان باخبره وقوع آن رویداد را (در صورت وقوع) نمی‌تواند داشت، همه کسانی که به وقوع رویداد، از طریق استناد به سخن آن شخص، عقیده می‌یابند باید راستگویی اخلاقی مفروض و مسلم گرفته باشند، یعنی باید فرض گرفته باشند که سخن آن شخص با دقیقاً مطابقت دارد. نکته‌ای که در این جا باید بدان توجه کرد، این است که نمی‌توان گریز از صرف مفروض و مسلم انگاشتن صدق اخلاقی شخص واجد تجربه، به رجوع کرد و از خود او پرسید که: «آیا در این ادعا که خدا با تو سخن گفته است صدق نه؟»، چرا که به این پرسش، او هر پاسخی بدهد، باز درباره پاسخش، می‌توان پرسد: «آیا در پاسخگویی به این پرسش به صدق سخن گفتی یا نه؟» و هَلَمْ جَرَأً.

آنچه گفته شد، البته، اشکالی به این قول نبود؛ بلکه جلب توجه به یکی از مفروضات نهفته در آن بود. تفصیل سخن، در این باب، مجال و فرصت دیگری می‌طلبد.

نکته دیگری که، در خصوص این قول، گفتنی است پرسش از طرز نقب زدن از صدق اخلاقی گوینده یک سخن به صدق منطقی خود آن سخن است. چگونه می توان از این که سخن یک گوینده مطابق با عقیده او است (صدق اخلاقی گوینده)، نتیجه گرفت که عقیده او مطابق با واقع است (صدق منطقی سخن)؟

نکته سوم، که جدی و خطیر بودن پرسشی را که در قالب نکته دوم طرح شد تقویت می کند، میزان تأثیرپذیری تفسیر تجربه دینی از جهان نگرى واجد تجربه است. شک نیست که کسی که واجد تجربه ای دینی است، پیش از حصول آن تجربه، تحت تأثیر محیط فرهنگی و اجتماعی ای که در آن می زیسته است، دارای جهان نگرى خاصی بوده است؛ و نیز شک نیست که تجربه دینی تا در قالب ذهن و زبان، یعنی در قالب مفهوم و تعبیر زبانی، در نیاید قابل بیان و ابلاغ نیست. حال، سؤال اینست که تفسیر تجربه دینی، یعنی به قالب ذهن و زبان در آوردن آن، تا چه حد از جهان نگرى قبلی واجد تجربه متأثر می شود و تا چه حد می تواند از آن استقلال داشته باشد. سخنی که از واجد تجربه می شنویم، تا چه حد حاکی از حاق خود تجربه است و تا چه حد صیغه جهان نگرى واجد تجربه را دارد.

نکته سوم در باب میزان تأثیرپذیری تفسیر تجربه دینی از جهان نگرى واجد تجربه بود؛ و نکته چهارم می تواند در باب میزان تأثیرپذیری خود تجربه دینی از آن جهان نگرى باشد. و نکته پنجم این که تا چه حد می توان میان تجربه و حیانی و پنج نوع تجربه دینی دیگر مرز روشنی رسم کرد و خط فاصل قاطعی نهاد. طبقه بندی و سنخ شناسی تجارب دینی نیز مسائل نظری و مشکلات عملی خاص خود را دارد که حل و رفع آنها کاریست نه چندان خرد و آسان.

۱.۲. کرامت و/یا جاذبه بنیانگذار دین

در نزد بعضی از صاحب نظران، این که بنیانگذار دین صاحب موهبت، فیض، یا استعدادی خداداده باشد که دیگران نداشته باشند، مثلاً بتواند پیشگویی کند یا شفا ببخشد، (کرامت) و/یا جاذبه و هیبت داشته باشد، یعنی بتواند ذهن و ضمیر انسان ها را در قبضه گیرد و وفاداری و فداکاری بی قید و شرط و پایدار آنان را برانگیزد (جاذبه)، نشانه موثقی از حقانیت دین او است.

در این‌که کرامت علم و/یا قدرت خاصی و جاذبه نیز قدرت خاصی است که انسان‌ها فاقد آن‌اند، شکی نیست؛ اما این‌که اموری از این قبیل بتوانند نشانه حقایق صدق احکام و تعالیم یک دین باشند، محل مناقشه و بلکه انکار است. همان‌طور که لحاظ وجودشناختی، یعنی در عالم واقع و ثبوت، هر چیزی نمی‌تواند علت هر دیگری باشد، از لحاظ معرفت‌شناختی، یعنی در عالم معرفت و اثبات، نیز هر چه نمی‌تواند دلیل هر چیز دیگری باشد. نوعی مسانخت میان علت و معلول، و تناسب میان دلیل و مدعا ضرورت دارد. کسی که مدعیست که مجموع زوایای یک ه برابر با 180° است، اگر برای اثبات این مدعا کوه دماوند را از شمال تهران بردارد جنوب قم بر زمین بگذارد، کاری از پیش نبرده است و فقط نشان داده است که از قد و/یا علم خاصی برخوردار است که دیگران فاقد آن‌اند. در جهت اثبات آن مدعا هندسی، جابه‌جا کردن یک کوه جای یک برهان ساده ریاضی را نمی‌تواند گرفت جابه‌جا کردن دلیل این مدعا است که «من از قدرت و/یا علم خاصی بهره‌مندم که دیدن آن بی‌نصیب‌اند»، نه دلیل این مدعا که «مجموع زوایای یک مثلث برابر با 180° است».

۱.۳. طرز عمل و شیوه زندگی بنیانگذار دین

به نظر بعضی، اگر طرز عمل و شیوه زندگی بنیانگذار دین مطابق با معیار قواعد اخلاقی مسلم باشد، می‌توان این درستکاری و اخلاقی زیستن را ملاک حقیقت و صدق دین او دانست. اگر معلوم شود که بنیانگذار دین زندگی‌ای سراسر تواضع، احسان، صداقت، عدالت و عفت را سپری کرده است، می‌توان پذیرفت که او بر حق است.

به گمان راقم این سطور، وجه سلبی این ملاک قابل دفاع است، اما وجه ایجابی هیچ روی پذیرفتنی نیست؛ یعنی اگر معلوم شود که بنیانگذار دین از تواضع، احسان، صداقت، عدالت، و عفت بویی نبرده بوده است و اهل عجب و کبر، نامهرورزی، تزویج و مکر و فریب، ظلم و ناپاکدانی بوده است، می‌توان پذیرفت که دین او بر حق است؛ اما اگر معلوم شود که اهل تواضع، احسان، صداقت، عدالت، و عفت بوده است، نمی‌توان به صرف همین درستکاری و اخلاقی زیستن او، پذیرفت که دینش بر حق است، زیرا اخلاقی زیستن مفهومیست وسیع‌تر از مفهوم دارای دین حق بودن.

در مقام بیان وجوه سلبی و ایجابی این ملاک، از تعبیر «اگر معلوم شود که بنیانگذار دین...» سود جستیم، و اینک جای این پرسش است که چگونه می توان معلوم کرد که بنیانگذار دین مطابق با معیارها و قواعد اخلاقی مسلم زیسته است یا نزیسته است. با درد و دریغ فراوان، باید قبول کرد که اکثریت قریب به اتفاق تاریخنگارانی که شرح احوال و سوانح ایام بنیانگذار هر دینی را نگاهشته اند، یا از مؤمنان و متدینان همان دین بوده اند و طبعاً کوچک ترین عیب و نقص اخلاقی در او ندیده اند یا گزارش نکرده اند، یا از مؤمنان و متدینان ادیان دیگر بوده اند و قهراً کوچکترین حُسن و کمال اخلاقی در او ندیده اند یا گزارش نکرده اند. در خصوص بنیانگذار هر دینی، بندرت به تاریخنگاری بر می خوریم که، خواه به دینی دلبستگی و پایبندی داشته باشد و خواه نداشته باشد، حقیقت را برتر از هر دینی بنشانند و، مانند حضرت علی بن ابی طالب معتقد باشد که هیچ راه و رسمی بهتر از حقجویی نیست (لا سُنَّةَ أَفْضَلُ مِنَ التَّحْقِيقِ) و مانند حضرت عیسی، باور داشته باشد که حقیقت آژادش خواهد ساخت (انجیل یوحنا، باب هشتم، آیه ۳۲). فقط از طریق رجوع به آثار چنین تاریخنگاران کمیابی، می توانیم به میزان درستکاری/ نادرستکاری و اخلاقی زیستن/ نزیستن بنیانگذار هر دینتمایی پی ببریم.

وانگهی - و این مشکلی است که همه کسانی که بنیانگذار دین را ملاک حقانیت و/یا عدم حقانیت هر دینی می دانند، اعم از این که به نوع تجربه دینی او بنگرند یا به کرامت و/یا جاذبه او یا به طرز عمل و شیوه زندگی او، با آن مواجهند - تحقیق در باب بنیانگذار هر دین فقط با استفاده از شیوه های تحقیق تاریخی امکان پذیر است، و کیست که نداند که شیوه های تحقیق تاریخی، اگر با کمال دقت به کار گرفته شوند، باز چیزی جز دانش ظنی و احتمال در اختیار ما نخواهند نهاد. درباره هر چه به گذشته مربوط میشود، اعم از گذشته دور یا نزدیک، از ظن و احتمال گریز و گزیری نمی توانیم داشت. در تاریخ به جست و جوی قطع و یقین بودن مانند آن است که بخواهیم از دریا غبار برانگیزیم.

۲. آموزه های دین

کسانی که آموزه های دین را ملاک می دانند، در این باره که چه جنبه از جنبه های این آموزه ها باید معیار داوری واقع شود، نظرات گونه گونه عرض کرده اند که اهم آنها عبارتند از:

۲.۱. میزان موافقت با مدرنیته

آیا آموزه‌های یک دین تا چه حد با یافته‌های انسان مدرن در حوزه‌های علوم و مختلف سازگاری دارند؟ بعضی از فیلسوفان دین پاسخ درست این پرسش را ه حقانیت و/یا عدم حقانیت یک دین می‌دانند. یک دین هر چه با آخرین دستاور علوم و معارف بشری سازگاری و نزدیکی بیشتری داشته باشد، برحق‌تر است، اندازه‌ای که سازگاری و نزدیکی اش با آن دستاوردها کاهش یابد، حقانیت و صد کاستی خواهد گرفت.

این ملاک، به هیچ روی، پذیرفتنی نیست. درست است که هرچه آموزه‌های یک با یافته‌های انسان مدرن سازگاری و نزدیکی بیشتری داشته باشند، آمادگی ذه روانی انسان مدرن برای پذیرش آن دین بیشتر خواهد بود و، در نتیجه، میزان مقبول رواج آن دین، در دنیای مدرن، بیشتر خواهد شد؛ اما آمادگی ذهنی و روانی انسان برای پذیرش یک دین چیزی است و حقانیت و صدق آن دین چیز دیگری ا مقبولیت و رواج یک دین را دلیل حقانیت و صدق آن نمی‌توان دانست.

برای آنکه بتوان از میزان سازگاری/ناسازگاری آموزه‌های یک دین با دستاور انسان مدرن برای تعیین میزان حقانیت/عدم حقانیت آن آموزه‌ها سود جست، لاقول، صحت یا معقولیت دو پیش‌فرض را نشان داد: پیش‌فرض اول این‌که بشر، در تاریخ، روز به روز به حقیقت نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شده است و، دست‌کم، انسان سده اخیر نسبت به انسان‌های پیشین به حقیقت نزدیک‌تر بوده است؛ و پیش‌فرض این‌که علوم و معارفی وجود نداشته‌اند که بشر، روزگاری، واجد آنها بوده است و، زمان، آهسته‌آهسته آنها را مغفول نهاده و/یا از کف داده است. این هر دو پیش‌فرض چند در اندیشه پیشرفت، که یکی از ایدئولوژی‌های انسان مدرن است، مض مندرج‌اند، از پشتوانه‌ای استدلالی بی‌بهره‌اند. (و البته، نفس فقدان دلیل بر یک مدّ معنای کذب آن مدّعا نیست).

۲.۲. ثمرات اخلاقی

بعضی از صاحب‌نظران بر این رفته‌اند که ملاک حقانیت/عدم حقانیت یک دین از

که التزام کامل نظری و عملی به آموزه‌های آن تا چه حد ملتزمان، یعنی مؤمنان و متدینان به آن دین، را به تواضع، احسان، صداقت، عدالت، عفت و پاکدامنی، اعتدال و میانه‌روی، سخاوت و بخشندگی، عفو و بخشاینده‌گی، بردباری، ادب، وفاداری، دوراندیشی، شجاعت، شفقت و دلسوزی، سیاست‌گزاری و قدردانی، سادگی، نرم‌دلی، نیکخواهی و عشق، نزدیک یا از این فضائل اخلاقی دور می‌کند. هر چه آموزه‌های یک دین این فضائل اخلاقی را در انسان‌های مؤمن و متدین به آن دین بیشتر رشد دهند و راسخ سازند، آن دین از حقایق بیشتری برخوردار است.

اگر، به تعبیر مصطلح در میان متکلمان مسلمان، حسن و قبح ذاتی و عقلی باشند، نه الاهی و شرعی، یعنی اگر بتوان با قطع نظر از امر و نهی و ارادت و کراهت و خوشنودی و خشم خدا فهرستی از فضائل و نیکی‌ها و نیز فهرستی از رذائل و بدی‌ها تدوین کرد که عقل بشری بتواند آنها را کشف کند و همه آدمیان، علی‌رغم اختلاف‌ها و تفاوت‌های فراوانی که از لحاظ فرهنگی و، از جمله، دینی و مذهبی با یکدیگر دارند، بتوانند در باب آنها به اجماعی دست یابند، در این صورت، می‌توان این قول را مقبول دانست. به عبارت دیگر، این قول تنها در صورتی پذیرفتنی است که فضائل و رذائل اخلاقی اموری فرادینی باشند و تخته‌بند هیچ دین خاص نباشند تا بتوان با این ترازوی فرا دینی یکایک ادیان را سنجید و ارزش نسبی آنها را، در قیاس با یکدیگر، تعیین کرد.

۲.۳. رفع مشکلات عملی هر روزه

بعضی از صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که هر دین به میزان کمکی که به رفع مشکلات عملی هر روزه آدمیان می‌تواند کرد، از حقایق بهره‌مند است. این مشکلات، البته، شامل همه مشکلاتی می‌شوند که در همه نهادهای اجتماعی، از جمله نهادهای بهداشت، خانواده، اقتصاد، سیاست، حقوق، تعلیم و تربیت، ارتباطات، و هنر و فن و صنعت، رخ می‌تمایند؛ اما، اگر بتوان مدعی شد که ریشه همه این مشکلات در درون ذهن و روان آدمیان است، می‌توان گفت که قائلان این قول، در واقع، معتقدند که ملاک حقایق هر دین میزان مددی است که به رفع مشکلات ذهنی و روانی انسان‌ها می‌تواند رساند.

اگر این قول را به این معنا بگیریم که ملاک حقایق هر دین، همان کارگشایی دین در جهت رفع مشکلات ذهنی و روانی است، به گمان نگارنده، می‌توان آن را پذیرفت.

۳. غیر از شش ملاکی که به آنها اشاره شد، ملاک‌های دیگری نیز، در جهت حقانیت / عدم حقانیت دین / دین‌ماها، پیشنهاد شده‌اند که، به علت این‌که اهمیت‌شان به اندازهٔ میزان اهمیت شش ملاک مذکور نیست، از بررسی و تحلیل آنها چشم می‌پوشم.

ملاک‌های ششگانهٔ مذکور، چنانکه پیداست، مانع‌الجمع نیستند، بلکه هر آنها با هر کدام از پنج ملاک دیگر گردآمدنی است؛ از جمله، ملاک پنجم و ملاک که نگارنده به هر دوی آنها قائلست، با هم سازگارند.

دو ملاک پنجم و ششم را بدین شیوه می‌توان با هم جمع کرد که بگوییم حقانیت هر دین اینست که آن دین بتواند انسان‌ها را از رذائل اخلاقی دور و به اخلاقی نزدیک کند و نیز بتواند مشکلات ذهنی - روانی آنان را مرتفع سازد. - بتوانیم نیاز آدمی به اخلاقی تر شدن و نیاز آدمی به سلامت ذهنی - روانی را در وجودی «انسان اصطلاح کنیم، می‌توانیم بگوییم که ملاک حقانیت هر دین اینست دین بتواند نیازهای وجودی انسان را برآورد. بدین قرار، کارکرد دین عبارت‌دهنده‌سازی اخلاقی و ذهنی - روانی انسان‌ها. هر دینی که این کارکرد وجودی را داشته باشد، به معنای صحیح کلمه، دین است، و هر دینی که این کارکرد را نداشته باشد میزان فقدان این کارکرد، به معنای صحیح کلمه، دین نیست، بلکه دین‌ما است. غیر ملاک، هیچ ملاک دیگری نمی‌تواند دین را از دین‌ما تمیز و تشخیص دهد.